Cennabi Ebu Tahir
(030372)

دست شورای شش نفره‌ای از خاندان ابوسعید و شش وزیر بود که «عقدانیّه» نامیده می‌شد. درآمد دولت عمدتاً از صید مروارید عمانی حاصل می‌شد (← قرامطه).

منابع: *دایرة المعارف فارسی*، ۲۰۲۸/۲؛ *سفرنامه ناصرخسرو*، ۱۰۹؛ *سلسله‌های اسلامی*، بوسورث، ۱۱۷.

ذکاوتی قراگزلو

قِرمِطی، ابوطاهر، سلیمان بن حسن بن بهرام گُناوه‌ای، که به فاصلهٔ چهارسال بعد از پدرش ابوسعید، بنیادگذار دولت قرمطی لَحْسا، به قدرت رسید (۳۰۵ ق). گویند عداوت بخصوصی با اسلام و مراسم حج داشت و می‌گفت: حجرالاسود سنگ مغناطیس مردم است که مردم جهان را به خویشتن می‌کشد. پس از حملات مکرر و قتل و غارت در کاروانهای حج به سال ۳۱۷ق در بیست و سوم ذیحجه (بعضی نوشته‌اند در هشتم ذیحجه) با ششصد سوار و نهصد پیاده به مکه هجوم برده حاجیان را کشت و اموالشان غارت کرد و حجرالاسود را ربوده و با خود به لحسا برد. گویند در این جریان فقرای مکه نیز با یورشگران همدست شدند. به سال ۳۳۹ق قَرامِطَهٔ لحسا حاضر شدند با گرفتن باجی، حجرالاسود را پس بدهند. ابوطاهر چند بار هم به کوفه و بصره حمله کرد و قتل و غارت براه انداخته و دوران او اوج مرحلهٔ تعرضی دولت قرمطی لحسا است. مرگش به سال ۳۳۲ ق به مرض آبله اتفاق افتاد. نامه‌ای از عُبَیْداللّه فاطمی به ابوطاهر قرمطی در دست است، که در آن سخت او را نکوهش نموده است (← قرامطه).

منابع: *دایرة المعارف فارسی*، ۲۰۲۷/۲؛ *مجمل التواریخ و القصص*، ۳۷۵؛ *تهران اسلامی در قرن چهارم هجری*، ۴۴/۲؛ *الفَرقُ بَیْنَ الفِرَق*، ترجمهٔ دکتر مشکور، ۲۱۸.

ذکاوتی قراگزلو

قَرَن، از عیوب ویژهٔ زنان، که سبب حقّ فسخ عقد نکاح برای مردان می‌شود. قَرَن استخوانی است که در مجرای خروجی مهبل فرج (آلت تناسلی زن) = واژن *Vagin* پدید می‌آید و موجب مسدود شدن مجرا می‌شود. مستند فقهی پیدایش اختیار فسخ نکاح با پدید آمدن بیماری قرن، روایات واصله، از جمله صحیحهٔ ابی‌الصَّباح است. او می‌گوید: از حضرت امام صادق(ع) پرسیدم: مردی با زنی ازدواج کرده، آنگاه آن را قَرْناء یافته است...؛ حضرت فرمود: ... هم می‌تواند زن را نگه دارد و هم می‌تواند وی را رها کند. براساس فقه امامیّه، این عیب اگر مانع آمیزش نباشد، باز هم موجب حق فسخ می‌گردد.

قانون مدنی ایران به پیروی از نظر مشهور بین فقهای امامیّه ــ که به ویژه از زمان محقّق حِلّی (م ۶۷۶ ق) به بعد، به صورت یک نواخت بیان شده ــ این عیب را به همراه دیگر عیوب ــ ضمن مادهٔ ۱۱۲۳ خود ــ موجب حق فسخ نکاح از طرف مرد ذکر کرده است.

منابع: *وسائل الشیعة*، ۲۱۴/۲۱ (باب ۳، حدیث ۱)؛ *الأُسْرَةُ التَّشْتِیعیّة*، ۸۲/۲؛ *قانون مدنی ایران*، مادهٔ ۱۱۲۳.

حسین عسکری

قریب، یکی از نامهای نیکوی خداوند [← اسماء الحسنی] به معنای نزدیک و صفت مُشَبَّهه از ثلاثی مجرد «قَرُبَ ـُ و قَرِبَ ـَ قُرْباً و قُرْباناً» است که وزن صرفی آن دلالت بر دوام آن دارد. این اسم خداوند سه مرتبه در قرآن کریم آمده است: (بقره، ۱۸۶؛ هود، ۶۱؛ سبأ، ۵۰) مانند: و اذا سَأَلَکَ عِبادی عَنّی فَإِنّی قریبٌ = و هرگاه بندگان من دربارهٔ من از تو بپرسند، پس (بگو که) من به آنها نزدیکم (بقره، ۱۸۶)؛ و دو مرتبه نیز به صورت صفت تفضیلی «اقرب» (نزدیکتر) به کار رفته است (قَ، ۱۶؛ واقعه، ۸۵)؛ و در دو آیه هم نصرت و رحمت خداوند، قریب و نزدیک بیان شده است (بقره، ۲۱۴؛ اعراف، ۵۶).

قریب بودن خداوند از لحاظ معنوی است نه از نظر مکانی و زمانی، زیرا خدوند شیء نیست تا قرب او قرب مکانی و زمانی باشد؛ چنانچه در روایتی در *اصول کافی* آمده است: قریبٌ لابِمُدانَاةٍ= نزدیک است نه به نزدیکی (حسی مکانی یا زمانی) (*کافی*، ۱۳۸/۱)؛ یعنی (خداوند) نزدیک است اما نه مانند نزدیک شدن دو شیء به هم. و از آنجا که او لامکان و لازمان است و مکان و زمانی را بر نمی‌تابد، محدود به مکان و جایی خاص نیست، یعنی هم دور است و هم نزدیک و هم «عالی مرتبه» است و هم «قریب»: «قریبٌ فی بُعدِهِ بعیدٌ فی قُربِهِ»= نزدیک است در عین دور بودنش و دور است در عین نزدیک بودنش (*کافی*، ۸۵/۱) و «یا مَنْ هُوَ فی عُلُوِّهِ قَریبٌ وَ یا مَن هُوَ فی قُرْبِهِ لَطیفٌ» = ای کسی که در بلندمرتبتی او، نزدیکی است؛ و ای کسی که در نزدیکی او، دانائی به همه چیز است (*بلد الامین*، دعای جوشن کبیر، ۴۰۵). و به دلیل همین لامکان بودن است که او به هر مناجات کننده‌ای نزدیک است و این ویژگی تنها مختص حق تعالیٰ است. و قرب خداوند تا به حدی است که در قرآن کریم به صفت «قریب» (نزدیک) اکتفا نشده بلکه حق تعالی «اقرب» (نزدیکتر) از رگ گردن به انسان معرفی شده است تا شُبهههٔ هر بُعدی را بزداید و حدّ نزدیک بودن خود را مشخص کند که «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیهِ مِن حَبْلِ الوَرید» (قَ، ۱۶)؛ یعنی خداوند نه فقط در کنار انسان و نزدیک به او است بلکه در وجود او

29 Haziran 2018
MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

Cennabi Ebu Tahir 030372

STUDIES
Farhad Daftary, *The Ismāʿīlīs. Their history and doctrines* (Cambridge 2007²), 108–10, 121, 147; M. J. de Goeje, *Mémoire sur les Carmathes du Bahraïn et les Fatimides*, Leiden 1886; Heinz Halm, *The empire of the Mahdi*, trans. from the German by Michael Bonner (Leiden 1996), 30f., 55–7, 65, 190f., 250f; Wilferd Madelung, Fatimiden und Baḥrainqarmaṭen, *Der Islam* 34 (1958), 34–88.

HEINZ HALM

MADDE YAYİMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN
02 Kasım 2018

al-Jannābī, Abū Ṭāhir

Abū Ṭāhir Sulaymān b. Abī Saʿīd **al-Jannābī** (d. 332/944) was the son and successor of Abū Saʿīd al-Jannābī, the founder of the Qarmaṭian community in al-Baḥrayn. Born in Ramaḍān 294/June–July 906, he was still a minor when his father was murdered in 300/913, and, with his five brothers, he remained under the tutelage of his uncle, the *dāʿī* (missionary) al-Ḥasan b. Sanbar. When he reached his majority, in Ramaḍān 310/December 922–January 923, he took over the leadership and soon terrorised the population of southern Iraq. Every year from 310 to 314/923 to 926, the Qarmaṭians threatened or attacked the pilgrim caravans, to the extent that the pilgrimage from Iran and Iraq had to be cancelled in 314/926. In 310/922–3, they plundered Basra for seventeen days and in 312/924–5 Kufa for a week. In 315/927–8 they even threatened Baghdad and were stopped by government troops only at ʿAqarqūf, some twenty kilometres west of the capital, whereupon they continued raiding upstream along the Euphrates, as far as al-Raqqa.

Everywhere Abū Ṭāhir preached the forthcoming appearance of the Mahdī as whose deputy and forerunner he professed to act. After his return to al-Aḥsāʾ (present day al-Hufūf), Abū Ṭāhir announced the Mahdī's imminent appearance. In several verses, which have come down to us in fragments (de Goeje, 113–5), Abū Ṭāhir refers to himself expressly as the predecessor of the Mahdī.

On 7 Dhū l-Ḥijja 317/11 January 930, the Qarmaṭians arrived in Mecca, posing as pilgrims. When they had got access to the sanctuary, they perpetrated a massacre and plundered the Kaʿba and the city for a week. They topped their sacrilege by sardonically quoting verses of the Qurʾān and then removing the Black Stone from the corner of the Kaʿba and carrying it off to al-Baḥrayn, as a demonstration of the revocation of Islamic law.

These developments provide the context for events that occurred in al-Baḥrayn in 319/931, in the port town of al-Qaṭīf. According to an eyewitness quoted by several later authors (al-Dhahabī, under the year 332; Miskawayh, 57–60, n. 1; ʿAbd al-Jabbār, 386–8), Abū Ṭāhir presented to his followers a young beardless man as the incarnation of God and declared that the original religion that Adam had practised in Paradise—the adoration of the visible God—had been reestablished and that all other religions were abolished. The Qarmaṭians were initially subservient, but when the tyranny of the incarnate "God" increased and several members of the leading families were executed on his order, opposition began to spread and Abū Ṭāhir was obliged to submit to a trial of his creature's omnipotence: the young man was asked to raise a woman from the dead, and, when he failed, he was killed.

Abū Ṭāhir barely survived the disaster, expressing contrition and venerating the Black Stone. In 321/933, the Qarmaṭians launched, from al-Qaṭīf, a devastating

Ebu Tahir Süleyman el-Cennâbi.

Jeremy Salt
Military Exploits of th
Qarmatians. S. 47 vd.

Karmatiler p. de.

Ebu Said Hasan b. Behram el-Cennabi

Hemedânî, Tesbit, I, 129, 130
II, 342, 378 vd.

Ebû Tahir b. Ebu Said el-Cennabî

Hemedânî, Tesbit, II, 343, 381, 382 vd.

Cennâbî Ebû Tâlib
34 vd.

كشف أسرار الباطنية
وأخبار القرامطة

تأليف

العالم العلامة الفقيه الزاهد
محمد بن مالك بن أبي الفضائل الحُمَّادِي اليماني
من فقهاء السنة في اليمن في أواسط المأة الخامسة للهجرة
توفي سنة ٤٧٠/١٠٧٧ تقريباً

صدرنا الكتاب بتقدمة نفيسة وتعليق علمي مفيد لحضرة
العلامة المحقق الكبير صاحب الفضيلة
مولانا الأستاذ الجليل
الشيخ محمد زاهد بن الحسن الكوثري

MÖZ
Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları
Kütüphanesi
Yayıt No. : 11214
Tasnif No. : 297.62
Hâm. K

١٩٣٩ م
حقوق الطبع محفوظة للناشر

Bu kitabın tercümesi:
باطنیلرك وقرمطیلرك ایچ یوزی: یازان: محمد حمادی بن مالك بن أبو الفضائل،
تورکجه یه چویرن: ظاطای مفتیسی اسماعیل مطیب أوزون، جامع ازهر مأذونلرندن،
دیانت ایشلری باشقانلغی یایلرندن، نو: 427، آنقره باصم اوی، 1948
- دیانت ایشلری باشقانی احمد حمدی آقسکی نڭ أون سوزی: ص 5 - 13.
- کتابك تورکجه یه چویرن نڭ أون سوزی: 14 - 16.
- کتابك عربجه باصمه رانڭ أون سوزی: 17 - 19.
- زاهد کوثری نڭ تقدیمی: 23 - 37.
- کتابڭ اصل متنی نڭ ترجمه سی: 38 - 94.
- نوطلر (مترجم طرفندن، 321 عدد): 95 - 147 + بیوغرافی وسائرلر:
- ایچنده کیلر: 149 - 150. صورم.

« بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين من أبي الحسن(١) الجنابي الداعي إلى تقوى الله القائم بأمر الله الآخذ بآثار رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى قائد الأرجاس المسمى بولد العبلس

أما بعد عرفك الله مراشد الأمور وجنبك التمسك بحبل الغرور فانه وصل كتابك بوعيدك وتهديدك وذكرك ماوضعته من نظم كلامك ونمت به من نخامة اعظامك من التعلق بالاباطيل والاصغاء إلى خش الاقاويل من الذين يصدون عن السبيل فبشرهم بعذاب اليم على حين زوال دولتك ونفاذ منتهى طلبتك وتمكن أولياء الله من رقبتك وهجومهم على معاقل أوطانك صغرا وسبيهم حرمك قسراً وقتل جموعك صبرا أولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون وجند الله هم الغالبون هذا وقد خرج عليك الامام المنتظر كالاسد الغضنفر فى سرابيل الظفر متقلداً سيف الغضب مستغنيا عن نصر العرب لايأخذه فى الله لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم قد اكتنفه العز من حواليه وسارت الهيبة بين يديه وضربت الدولة عليه سرادقها وألقت عليه قناع بوائقها وانقشعت ظلماء الظامة ودجنة الضلالة وغاضت بحار الجهالة ليحق الحق ويبطل الباطل ولو كره المجرمون .

تالله غرتك نفسك واطمعتك فيما لست نائله وسولت لك مالست واصله فكتبت لى بما أجمعت عليه أذهان كتابك : ذكرتنى بالعيوب الشنيعة وقذفتنى بالمثالب الوسيعة تالله لتسألن عما كنتم تعملون فأما ماذكرت من قبل الحجيج واخراب الامصار واحراق المساجد فوالله مافعلت ذلك الا بعد وضوح الحجة كايضاح الشمس وادعى طوائف منهم أنهم أبرار ومعاينتى منهم أخلاق الفجار فحكمت عليهم بحكم الله ومن لم يحكم بما انزل الله فأولئك هم الكافرون .

خبرنى أيها المحتج لهم والمناظر عنهم فى أى آية من كتاب الله أو أى خبر عن

(١) هكذا فى الأصل والصحيح (من أبى طاهر سليمان بن الحسن الجنابى) . ز .

Atatürk Kitaplığı

نشأة الفكر الفلسفي
في الإسلام

الجزء الثاني
نشأة التشيع وتطوره

Bu cüz'ü tarayan: Cennalî Süleyman b. Hasan 331-344

تأليف
دكتور علي سامي النشار
Ph. D. Cantab

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi
Kayıt No. : 5920-2
Tasnif No. : 181.2 NES.N

الطبعة السابعة
١٩٧٧

دار المعارف

ومن مدينة جنابة على الخليج الفارسي شرقا ، وظهر بعده (بعد حمدان قرمط) في الدعوة إلى البحرين أبو سعيد الجنابي وكان من مستجيبيه حمدان وتغلب على ناحية البحرين ودخل في دعوته يونسير» (١)

وحين انتقض حمدان على عبيد المهدى ، تابعه أبو سعيد الجنابي وقتل يحيى بن المهدى – قداح الطالقان ، واستولى على الإمارة – وبخاصة بعد اختفاء حمدان وقتل عبدان – «وأعلن أنه ممثل الإمام المهدى الذى وعد بظهوره عام ٣١٠ هـ وهو الإمام محمد بن عبد الله بن الحنفية» (٢) .

وبهذا عاد أبو سعيد الجنابي إلى عقيدة الكيسانية أو عقيدة الحنفية ، كما فعل أستاذه وزعيمه حمدان قرمط حين عرف هذا الأخير بخديعة عبيد الله المهدى – ابن القداح – وكما فعل أيضاً زكرويه بن مهرويه حين رأى أن عبيد الله المهدى قد خدعهم ، ولم يبقهم حتى في مركز الدعوة بالكوفة – فالمستشرق – كازانوفا كان على حق ، حين ذكر الإمام الذى قاتل لأجله القرامطة الأولون كان إماماً حنفيًّا من سلالة محمد بن الحنفية ، ولكنه لم ينتبه إلى أنهم صبأوا إلى إسماعيلية خاصة مقيدة ، ثم ما لبثوا أن رجعوا عنها جميعاً ، حمدان بن الأشعث وأبو سعد (الحسن بن بهرام) لأسباب عقائدية ، وزكرويه (الفرج بن عثمان القاشاني) وأولاده لأسباب مادية . وأيًّا ما كان الأمر ، فقد أعلن أبو سعيد الجنابي استقلاله عن الدعوة الفاطمية . وقد رأينا من قبل أن علي بن فضل الجذمي قد ذكر في خطابه لابن حوشب أنه ينهج نهج أبي سعيد الجنابي في خلعه طاعة ميمون وابنه من بني القداح ويؤيد ذلك قول ابن حوقل «وكان حمدان قرمط وأبو سعيد إذ ذاك في دعوة السلطان حذاء أمير المؤمنين المهدى بالله ، فرجعا عما كانا يعتقدانه وخالفا ذلك . وجرت خيوط وتخاليط كثيرة في بعض الروايات» (٣)

أما المسعودي فيسمي قرامطة الكوفة بالبقلية ويقول إنه اسم ديانى عندهم (٤) .

فالحركة القرمطية إذن عادت إلى الحنفية في سواد الكوفة وفي شمال العراق وكذلك في البحرين . وفي نص ابن حوقل نفسه ، وهو إسماعيلي ، ما يثبت أن أبا سعيد الجنابي قد رجع عن معتقداته الإسماعيلية . وأقام مجتمعاً قرمطيًّا خالصاً ، سواء في معتقداته أو في نظامه المالي فطبق اشتراكية كاملة لا في المال وحده ، بل في نظام العمل والمجتمع كذلك . وقتل أبو سعيد الجنابي عام ٣٠٠ هـ . وتولى إمارة القرامطة ابنه سعيد ، وسرعان ما أعلن عودته إلى حظيرة أهل السنة والجماعة في خطابه

(١) البغدادي : الفرق ص ١٧٩ .
(٢) لويس : أصول الإسماعيلية ص ١٧٠ عن نص للقاضي عبدالجبار ولم يستفد لويس بهذا النص استفادة حاسمة .
(٣) ابن حوقل : المسالك والممالك ص ٢١٠–٢١١ .
(٤) المسعودي : التنبيه ص ٣٩٨ .

... علي بن عيسى وزير المقتدر «إنا نحمد الله الذى لا إله إلا هو ونسأله أن يصلي على سيدنا محمد . فأما ... كره عنا من انفرادنا عن الجماعة فنحن – أيدك الله – لم نتفرد عن الطاعة والجماعة بل أفردنا عنها ... خرجنا من ديارنا ، واستحل دماءنا . . . كان قديم أمرنا أنا كنا مستورين مقبلين على تجارتنا ... ماشتنا . ننزه أنفسنا عن المعاصي ، ونحافظ على الفرائض . فنقم علينا سفهاء الناس وفجارهم ممن ... يعرف بدين ، وأكثروا التشنيع علينا بيننا بالسوية وأنا لا نحرم حراما ولا نحل حلالا ، فخرجنا ... هاربين ، ومن بقي منا جعلوا في رقابهم الحبال والسلاسل ، فألجأونا إلى جزيرة ، فأرسلنا في طلب ... أموالنا وحريمنا ، فمنعونا ، وعزموا على حربنا ، فحاكمناهم إلى السيف . قال تعالى «ومن عاقب بمثل ... ما عوقب به ثم بغي عليه لينصرنه الله» فنصرنا الله عليهم . وأما ما ادعى علينا من الكفر وترك الصلاة . فنحن تائبون مؤمنون بالله» هذا ما أرسله سعيد بن أبي سعيد إلى وزير الخليفة يعلن تبرؤ القرامطة من أي مذهب إباحي أو اشتراكي اجتماعي .

ولكن حكم سعيد السني لم يطل أكثر من أربع سنوات ، ويذهب النويري في نهاية الأرب (١) إلى أن سعيداً سلم الأمر إلى أخيه الأصغر أبي طاهر بناء على وصية والده «أوصى إليهم : أي أبو سعيد – إن حدث ، أن يكون القيم بأمرهم ابنه سعيد إلى أن يكبر أبو طاهر ، وكان سعيد أكبر سنًّا من أبي طاهر فإذا كبر أبو طاهر كان المدبر لهم ، ولما قتل – أي أبو سعيد – جرى الأمر على ما وصاهم به وكان أبو طاهر سبّ سعيد ، وكان أبو سعيد قد أخبرهم أن الفتوح تكون لأبي طاهر . فجلس سعيد يدبر الأمر بعد مقتل أبيه إلى سنة خمس وثلاثمائة ، ثم سلم الأمر لأخيه أبي طاهر – فعمل أشياء موه بها على أصحابه – فقبلوه وعظموا أمره» .

أما ابن خلدون فيذكر «ثاربه – أي سعيد – أخوه الأصغر أبو طاهر ، فقام بأمرهم – وبايعه العقدانية – وجاءه كتاب عبيد الله المهدى بالولاية» (٢) والروايتان متعارضتان إلى حد ما . فبينما تذكر الرواية الأولى أن سعيداً سلم بنفسه الأمر إلى أخيه ، وكان هو بلغة الباطنية إماماً مستودعاً لأبي طاهر وكان أبوهم أبو سعيد قد تنبأ له بالسلطان – وسنرى صورة من الأساطير والتنبؤات التي أحيطت بقيام أبي طاهر – تذكر الرواية الثانية أن ثمة ثورة حدثت وأن «العقدانية» أي كبار مشيخة المذهب قد بايعوا أبا طاهر ، ثم التأييد من عبيد الله المهدى أول الخلفاء الفاطميين بالقيروان .

ويستنتج الدكتوران حسن إبراهيم وطه شرف أنه كان هناك فريق من القرامطة ما زال يؤمن بالمذهب الإسماعيلي . وأن هذا الفريق قام بالثورة على سعيد ووضع أبا طاهر أميراً على القرامطة عام

(١) النويري : نهاية الأرب ، وحسن إبراهيم وطه شرف : عبيدالله المهدى ص ٢١٦ ، ٢١٧ .
(٢) ابن خلدون : العبر ج ٥ ص ٨٨–٨٩ .

Cannabi Salayman b. Hasan

الطبعة الثانية

مزيدة و منقحة

١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م

حقوق الطبع محفوظة

نشر وتوزيع

دار حسان

للطباعة والنشر

الدكتور سهيل زكار

أخبار القرامطة

في

الأحساء - الشام - العراق - اليمن

تصنيف

ثابت بن سنان بن قرة الصابئ وآله - علي بن محمد بن عبيد الله العباسي العلوي الداعية الإسماعيلي أحمد بن ابراهيم النيسابوري - داعية اسماعيلي قديم مجهول القاضي عبد الجبار الهمذاني - ناصر خسرو - محمد بن مالك اليماني عبد الرحمن بن الجوزي - علي بن ظافر الأزدي - الصاحب كمال الدين بن العديم أحمد بن عبد الوهاب النويري - أحمد بن علي المقريزي - علي بن الحسن الخزرجي

ومنعهم الأقوات ، وحبس عنهم الماء ، ثم وصل اليهم وما بهم رمق فأتى عليهم ، وقتلهم عن آخرهم ، وقد كان صنع بأهل القطيف شبيهاً بذلك ، وغدر بهم أقبح غدر .

فأجاب ولد أبي سعيد علي بن عيسى عن كتابه بأن أهل البحرين بغوا علينا ، وغدروا بنا ، ورمونا ، وقالوا : إنا نشترك في أزواجنا ، ونرى الاباحة وتعطيل الشريعة ، وقد كذبوا علينا ، ونحن قوم مسلمون ، وما نُحل من اتهمنا بغير الاسلام .

فكتب اليهم علي بن عيسى : « إن كنتم صادقين فأطلقوا من في أيديكم من أسارى المسلمين » ، فأطلقوا منهم نحو ثلاثين ألفاً ، وأظهروا الاسلام والصلاة وقراءة القرآن ، وخجلوا من الفضيحة [١] .

ومما كانوا يقولونه ويقوله أبو سعيد عن خروج المهدي في سنة ثلاثمائة لحقهم الخجل والفضيحة . وكان بنو بسطام ، وبنو القاسم بن عبد الله ، وآل الفرات وأمثالهم يستولون على دولة المقتدر بالله [٢] ، وكانوا يتشيعون فراسلوا أولاد أبي سعيد وقالوا لهم : أنتم خرجتم أيام المعتضد والمكتفي فلما صار الأمر إلى هذا الصبي المقتدر بالله قعدتم ، قوموا فنحن كتابه وأصحابه ، والدولة لكم ، ولايوحشنكم قتل أبي سعيد وما كان منه ، فإن الناس قد تناسوا ذلك . فقالوا : هذا الرجل علي بن عيسى رجل

(١) في هذا اشارة الى التقارب بين قرامطة البحرين وبغداد، إثر قيام الخلافة الفاطمية وماسبق ذلك ولحقه من انشقاقات داخل الحركات الاسماعيلية .

(٢) هو جعفر بن المعتضد بن أبي أحمد المتوكل ، وهو أخو المكتفي ، وقد قتل سنة ٣٢٠ هـ ، اما المكتفي فقد توفي سنة ٢٩٥ ، بينما توفي أبوهما سنة ٢٨٩ هـ ، ومن اجل عصره انظر الكامل لابن الأثير ط. القاهرة ١٣٥٣ : ٦/١١٨-٢٢٠ .

صالح ، ومادام هو الناظر فما نختار مخالفته ، فلما قبض السلطان على علي بن عيسى أطلق من بغداد والكوفة من الشيعة الطيور إلى البحرين بذلك ، فغزوا البصرة على غفلة وغدروا بهم أقبح غدرة ، ثم غزوا الكوفة ، وسر بهم الشيعة وقالوا : أبو طاهر بن أبي سعيد ، ولي الله وحجة الله ، والمهدي بالبحرين ، يخرج عن قرب ، وأبو طاهر خليفته ، وهو الذي يأخذ الأرض له ، ويكون ملكه بالبحرين . فبادر من أهل الكوفة وسوادها خلق كثير ، وقالوا : نهاجر إلى بلد المهدي قبل ظهوره ، فنقلوا أموالهم وعيالهم ومن منهم بغداد والكوفة وسوادها يراعون أمر المقتدر ، وينقلون أخباره إلى أبي طاهر بن أبي سعيد .

وقد كان حصل لأبي / طاهر من أموال الحجاج والخراسانية والكوفة والبصرة بيوت كثيرة ، وأطمعه الشيعة ببغداد في السلطان ، وعرّفوه ضعفه ، وأن النجوم تدل على أن أبا طاهر يغلب السلطان ، وأنه يدخل بغداد ويستولي على الملك ، فتجمل أبو طاهر ، وحمل أهله وعياله ، وسار يريد بغداد ، وقال: أنا أدخلها وأدخل دار الخلافة على هذا الحمار، وأشار إلى حمار أسود كان في كراعه . وسار ونزل ظهراً بالكوفة ، ولقيه ابن أبي الساج فهزمه ، ونادى مناديه إنه سيكون لنا وقعة مع مؤنس الخصي برصافة الكوفة ونهزمه ويستغني أهل الكوفة من ذلك النهب ، وأسير فأدخل بغداد في يوم الثلاثاء ، وفي يوم طش [١] ، واستكتب علي ابن عيسى ، واستعمل على الشرطة أبا الهيجاء عبد الله بن حمدان . وجلس بظهر الكوفة يقسم قصور بغداد ونزل بطاطبا [٢] ، وهي من بغداد على فراسخ يسيرة .

(١) يوم طش : يوم ممطر مطراً خفيفاً - اللسان .

(٢) انظر الكامل لابن الأثير : ٦/١٨٦-١٨٨ .

Cennabi. Dulayman b. Hasan

الطبعة الثانية

مزيدة و منقحة

١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م

حقوق الطبع محفوظة

نشر وتوزيع

دار حسان

للطباعة والنشر

الدكتور سهيل زكار

أخبار القرامطة

في

الأحساء - الشام - العراق - اليمن

تصنيف

ثابت بن سنان بن قرة الصابئ وآله - علي بن محمد بن عبيد الله العباسي العلوي

الداعية الإسماعيلي أحمد بن ابراهيم النيسابوري - داعية إسماعيلي قديم مجهول

القاضي عبد الجبار الهمذاني - ناصر خسرو - محمد بن مالك اليماني

عبد الرحمن بن الجوزي - علي بن ظافر الأزدي - الصاحب كمال الدين بن العديم

أحمد بن عبد الوهاب النويري - أحمد بن علي المقريزي - علي بن الحسن الخزرجي

فلما دخلت سنة خمس وثمنين ومائتين خرج رجل من السواد من الغلط [١] يعرف بأبي حاتم الغلطي ، فقصد أصحاب البوراني داعيا - وهم يعرفون بالبورانية - وحرم عليهم الثوم والبصل والكراث والفجل ، وحرم عليهم إراقة الدم من جميع الحيوان ، وأمرهم أن يتمسكوا بمذهب البوراني ، وأمرهم بما لا يقبله إلا أحمق ، وأقام فيهم نحو سنة ، ثم زال ، فاختلفوا بعده ، فقالت طائفة : « زكرويه بن مهرويه حي ، وإنما شبه على الناس به » . وقالت فرقة : « الحجة لله محمد بن إسماعيل » .

ثم خرج رجل من بني عجل قرمطي يقال له محمد بن قطبه ، فاجتمع عليه نحو مائة رجل ، فمضى بهم نحو واسط ، فنهب وأفسد فخرج إليه آمر الناحية ، فقتلهم وأسرهم .

ثم خمدت أحوال القرامطة إلى أن تحرك أبو طاهر بن أبي سعيد الجنابي ، وعمل على أخذ البصرة سنة عشر [٢٩٠ - ظ] وثلاثمائة ، فعمل سلالم عراضا يصعد كل مرقاة اثنان بزرافين [٢] ، إذا اجتمع إليها نصبت ، وتخلع إذا حملت ، فرحل يريد البصرة ، فلما قاربها فرق السلاح ، وحشى الغرائر بالرمل ، وحملها على الجمال ، فسار إلى السور قبل الفجر ، فوضع السلالم ، وصعد عليها قوم ، ونزلوا فوضعوا السيف وكسروا الأقفال ، فدخل الجيش ، فأول ما عملوا أن طرحوا الرمل المحمول في الأبواب ليمنع من غلقها ، وبدر لهم الناس ومعهم

(١) الزنوج ذوي الأصل الهندي Jet ، جلب المسلمون أعداداً كبيرة منهم أيام الفتوحات في العصر الأموي ، وأسكنوهم في السواد للعمل في المزارع ، وقد تحركوا في أكثر من ثورة في العصر العباسي .

(٢) الزرفين حلقة الباب ، وفي الحديث : كانت درع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات زرافين ، إذا علقت بزرافيها سترت - اللسان .

الأمير ، فأقاموا النهار يقتتلون حتى حجز بينهم الظلام ، فخرجوا وقد قتل من الناس مقتلة عظيمة ، فباتوا ثم باكروا البلد فقتلوا ونهبوا .

ثم رحلوا إلى الأحساء ، فأنفذ السلطان عسكرا - وكان أبو الهجاء عبد الله بن حمدان قد قلد أعمال الكوفة والسواد وطرق مكة - فدخل في أثرهم وأسر منهم وعاد .

فلما قدمت قوافل الحاج واعترضها أبو طاهر القرمطي فقتل منهم ، وأدركهم ابو الهيجاء بن حمدان بجيوش كثيرة ، فحملت القرامطة عليهم فهزموهم ، وأخذ أبو الهيجاء أسيرا ، فلما رآه أبو طاهر تضاحك وقال له : « جئناك عبد الله ، ولم نكلفك قصدنا » . فتلطف له أبو الهجاء حتى استأمنه ، وأمر بتمييز الحاج ، وعزل الجمالين والصناع ناحية ، فأخذوا ما مع الحاج وخلوهم ، فردوا بشر حال في صورة الموتى ، ورحل من الغد من بعد أن أخذ من أبي الهجاء وحده نحو عشرين ألف دينار مع أموال لا تحصى كثرة ، ثم أطلق أبا الهجاء بعد أشهر ، فورد بغداد .

فلما كان في سنة اثنتي عشر وثلاثمائة خرج من بغداد جيش كثيف لحفظ الحاج ، فلقيهم لثلاث عشرة خلت من ذي القعدة ، فناوشه الناس وانكفأ راجعاً ، ثم باكرهم بالقتال وخرجب إليه جيوش السلطان ، فقاتلهم وهزمهم ، وقتل قوادهم وكثيراً من العامة ، ونهب البلد إلى العشرين منه ، فرحل من البلد .

فلما كان في سنة خمس عشرة وثلاثمائة خرج القرمطي من بلده لقتال ابن أبي الساج ، وقد كان السلطان أنزله في جيش كبير بواسط ليسير إلى القرمطي ، فاستصعب مسيره لكثرة من معه ، وثقل عليه سيره في أرض قفر ، فاحتال على القرمطي ، وكاتبه باظهار المواطأة ، وأطمعه في أخذ بغداد ومعاضدته ،

Cannabi Hasan b. Bahram

الطبعة الثانية

مزيدة و منقحة

١٤٠٢ هـ - ١٩٨٢ م

حقوق الطبع محفوظة

نشر وتوزيع

دار حسان

للطباعة والنشر

الدكتور سهيل زكار

أخبار القرامطة

في

الأحساء - الشام - العراق - اليمن

تصنيف

ثابت بن سنان بن قرة الصابئ وآله - علي بن محمد بن عبيد الله العباسي العلوي

الداعية الإسماعيلي أحمد بن ابراهيم النيسابوري - داعية اسماعيلي قديم مجهول

القاضي عبد الجبار الهمذاني - ناصر خسرو - محمد بن مالك اليماني

عبد الرحمن بن الجوزي - علي بن ظافر الأزدي - الصاحب كمال الدين بن العديم

أحمد بن عبد الوهاب النويري - أحمد بن علي المقريزي - علي بن الحسن الخزرجي

وتسمى ابن حوشب بالمنصور من آل أحمد [١] ؛ وتسمى الآخر بالولي .

وكانا مدة يستران باقامة الشريعة ، ثم ظهر منهما الإباحة ، وليلة الافاضة ، وأولاد الصفوة ، ونكاح الأمهات والأخوات والبنات [٢] والمشاركة في الزوجات ، وتعطيل الشرائع ، وشتم الأنبياء عند التمكن والقدرة ، ثم ظهر بين ابن حوشب وبين ابن الفضل من المشاتمة وبرىء كل واحد من صاحبه ، ودعا كل واحد منهما إلى نفسه ، بأنه إله ورب ، وغزا ، وقصد العلويين بالمكاره والقتل وسبي الذرية .

وقد كان نصب هذين ، الحسين بن أحمد بن عبد الله بن ميمون القداح [٣] الذي زعم أنه الإمام ، وهو خليفة محمد بن اسماعيل بن جعفر ، وقال لهذين وغيرهما ممن خرج معهما الى اليمن : إذا ملكتم وغلبتم خرجت اليكم ، وجعلنا الملك باليمن ، والمهدي يظهر باليمن ، وهكذا روينا عن أهل البيت ، فلما تمكنوا باليمن ، أخرج اليهم ابن ميمون القداح الحسين الأهوازي الداعية

(١) كذا في الأصل ، ولعل الاصح « منصور آل محمد » هذا وتصر المصادر الاسماعيلية على أنه دعي بهذا اللقب رغم كراهيته لذلك ، ومعروف أن لقب المنصور له معان مهدوية ، وهو مرتبط باليمن ، أي أن حامله إما يماني الاصل أو له صلة ما باليمن ، ولمزيد من المعلومات يراجع ماكتبه الامام نعيم بن حماد - ت ٢٢٨ هـ - في كتابه الملاحم والفتن ، وهو كتاب حققته وسأدفعه الى المطبعة قريباً إن شاء الله .

(٢) هذه تهمة ألصقت بجميع الحركات ذات المضامين الاجتماعية والاهداف الاقتصادية في الاسلام ، وقد ورثها الكتاب المسلمون من التراث الساساني حول المزدكية ، وتم الترويج لها بسبب ربط الاخلاق في الشرق بالجنس ، وتثبت الابحاث الحيادية الموثقة بطلان هذه التهمة .

(٣) عن أجل دور آل القداح في الحركة الاسماعيلية ينصح القارىء الكريم بالعودة الى كتاب أصول الاسماعيلية لبرنارد لويس ص ١٣٣ - ١٦٤ من الترجمة العربية ، منشورات مكتبة المثنى بغداد .

من قبله ، فطلب منهم مالاً يحملونه اليه ، فأعطوه مرة بعد مرة ، ثم رجع اليهم ، وعرّفهم أن الحجة خليفة محمد بن اسماعيل يخرج اليهم لينصروه ، فشتموه وردوه ، فقالوا : قد عرفنا أن هذا كله مخرقة ، وهو عرّفنا بهذا فلم نسلم الملك اليه ، فقال لهم : على كل حال هو عرفكم هذا ، وخلصكم من الشرائع والاسلام ، فاشكروا له وأطيعوه ، فشتموه وشتموا من وجّه به . فرجع الرسول الى الحسين بن أحمد / وعرّفه أن القوم قد أظهروا الباطن ، وعملوا به وفطنوا له ، وتشاتموا وتفاضحوا بينهم ، ثم صمد يحيى بن الحسين العلوي [١] رضي الله عنه لجهادهم ، وقد كان ابن حوشب هلك وبقي الفضل ، فهلك هو وابنه امام يحيى بن الحسين العلوي كما هو مذكور ، وفضائحهم مشهورة عند أهل العلم .

ومن عند ابن حوشب انبثت دعوتهم باليمن والمغرب [٢] .

ثم تأمل فضيحتهم بالبحرين ، فإن داعية لهم خرج الى من بها من الشيعة وقال : أنا رسول المهدي اليكم ، وقد قرب خروجه ، فأعدوا واستعدوا ، واحملوا اليه زكواتكم وأعشاركم ، وفضول أموالكم ، فاجتمعوا وكانوا نحو ثمانمائة ، وأعطوه ماطلب ، وغاب عنهم ورجع اليهم وأخبرهم عن المهدي : أن للأشياء كلها بواطن ، وأن خاصة المهدي لايحرم عليهم شيء ، وأن المهدي قد أحل لكم كل شيء ، وأنه يحل للمؤمن ان يشارك اخاه في ماله وأهله ، وأن علامة إيمانه أن تطيب نفسه بذلك كله . وكان فيمن أجابهم : أبوسعيد

(١) هو الهادي إلى الحق ، وقد سبق لي نشر سيرته ، وهي تحوي في ثناياها أخبار صراعه مع القرامطة ، وسنحيل عليها فيما بعد في نص المسجد المسبوك .

(٢) يقصد بهذا توجيه مركز الدعوة في اليمن لأبي عبد الله الداعي الى المغرب .

نهاية الأرب
في
فنون الأدب

Cennabi, Suleyman b. Hasan (276-309)

تأليف

شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويري
٦٧٧ - ٧٣٣ هـ

الجزء الخامس والعشرون

تحقيق
د. محمد جابر عبد العال الحسيني

مراجعة
الدكتور عبد العزيز الأهواني

١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م

حى ، وإنّما شبّه على الناس به ، وقالت فرقة منهم الحجة لله محمد ابن إسماعيل.

ثم خرج رجل من بنى عجل قرمطى يقال له :

محمد بن قطبسة

فاجتمع له نحو من مائة رجل ، فمضى بهم إلى نحو الجَامِدَة من واسط ، فنهب وأفسد فخرج إليهم أمير الناحية فقتلهم وأسرهم .

ذكر أخبار
أبى طاهر سليمان بن أبى سعيد الحسن بن بهرام الجنابى

قد قدّمنا أخبار أبيه أبى سعيد وحروبه وما استولى عليه ، وذكرنا خبر مقتله وولاية ابنه سعيد ، وأنّه سلّم الأمر إلى أخيه أبى طاهر سليمان ، هذا فى سنة خمس وثلاثمائة ، وقد قيل بل عجز سعيد عن الأمر فعاجله عليه أخوه أبو طاهر سليمان . قال : وكان شهما شجاعا ، وكان الخليفة المقتدر بالله قد كتب إلى أبى سعيد كتابا ليّنا فى معنى من عنده من أسرى المسلمين ، وناظره وأقام الدليل على فساد مذهبه ، فلما وصلت الرسل إلى البصرة بلغهم موته ، فكتبوا بذلك إلى الخليفة فأمرهم بالمسير إلى ابنه ، فأتوا أبا طاهر بالكتاب فأكرم الرسل وأطلق الأسرى وأجاب عن الكتاب ، ثم تحرّك أبو طاهر بعد ذلك فى سنة عشر وثلاثمائة ، وعمل على أخذ البصرة فعمل سلاليم عراضا ، يصعد على كل مرقاة اثنان بزارفين - إذا احتيج إلى نصبها وتخضع إذا أريد حملها ، ورحل بهذه السلاليم المزرقنة يريد البصرة .

فلما قرب منها أمهل إلى أن جنّ الليل ، وأمر باخراج الأسنّة وقد كانت وضعت فى رمل كيلا تصدأ فركّبت على الرماح ، وفرّق الجنن [1] على أصحابه ، وحشيت الغرائر بالرمل وحمّلت على الجمال وحمّلت أشياء من حديد قد أعدّت لما يحتاج إليه ، ثم سار بأصحابه إلى السور قبل الفجر ، فوضعوا السلالم وصعد عليها قوم من جلداء أصحابه ، وتقدّم إليهم بقتل من يتكلم من الموكّلين بالأبواب ، ودفع للآخرين ما أعدّه لكسر الأقفال ، وقد كان التواني وقع فى أرزاق الموكّلين على الأبواب ، فتفرّقوا للمعاش إلا بقيّة من المشايخ القدماء فإنّ أرزاقهم كانت جارية عليهم ، فصادفوا بعضهم هناك تلك الليلة فتسوّروا ونزلوا ووضعوا السيف عليهم ، وجاء الآخرون فكسروا الأقفال ودخل القرامطة ، فأوّل ما عملوا أن طرحوا الرمل المحمول معهم فى الأبواب نحو ذراع ، ليمنعوا غلقها إلا بتعب ، وساروا ونذر بهم قوم فبادروا سُبُكّا [2] المُفْلِحى وهو يومئذ الأمير فأعلموه ، فركب وقد طلع الفجر ومعه بعض غلمانه فقتلوه وقتلوه ، وفزع الناس وركبت الخيل فقتل من تسرّع منهم ، وكانت العامّة قد منعها السلطان أن تحمل سلاحا ، فاجتمعوا بغير سلاح ومعهم الآجر ، وحضر سُبُكّ واجتمعت الجند ووقعت الحرب ، فأصابت القرامطة جراحات والقتل فى العامّة كثير ، واستمرّ ذلك إلى آخر النهار واختلاط الظلام ، ثم خرج القرامطة وقد قتلوا من الناس مقتلة عظيمة إلى خارج

(١) الجنان والجنانة بالضم : الترس (أقرب الموارد) .
(٢) فى المخطوطات : شبلا وتصويبة عن صلة تاريخ الطبرى لعريب بن سعد ص ١١١ (ط أوروبا) والكامل جـ ٨ ص ١٠٥ .

۱۳۳۶م)، مورخ دربار ایلخانان مغول (نک: ه د، ابوالقاسم کاشانی). اهمیت او با توجه به پیشهٔ خانوادگی به سبب تألیف کتاب *عرایس الجواهر و نفایس الاطایب* به زبان فارسی است که در ۷۰۰ ق در تبریز نوشته است (ابوالقاسم کاشانی، ۳۴۸). مطالب کتاب در دو قسمت و یک خاتمه تنظیم شده است: قسمت اول شامل یک مقدمه و ۳ مقاله دربارهٔ گوهرها، خواص و قیمت آنها و نیز سنگهای معدنی و خواص آنهاست. قسمت دوم راجع به شناختن انواع عطرهاست که در دو مقاله ترتیب یافته و خاتمه شامل مقاله‌ای راجع به فن سفالگری است. در این مقاله نخست به موادی که در سفالگری مورد استفاده است، پرداخته، سپس آماده کردن آنها و در پایان مراحل ساخت و پرداخت انواع ظروف و کاشی به شیوه‌های یکرنگ، نقاشی شدهٔ زیر لعاب، زرین‌فام و لاجوردی را توضیح داده است. مؤلف در شناخت جواهر و سنگهای معدنی، مهارت داشته و از قیمت انواع گوهرها آگاه بوده و نیز به سبب پیشهٔ خانوادگی به صنعت سفالگری احاطه داشته است.

قسمت نخست *عرایس الجواهر* آشکارا برگرفته از *تنسوخ‌نامهٔ* خواجه نصیرالدین طوسی است (نک: افشار، ۳۶۲ ـ ۳۶۸)، اما اهمیت کتاب در «خاتمهٔ» آن است. مؤلف به عنوان عضوی از خانوادهٔ ابوطاهر از رموز سفالگری و کاشی‌سازی آگاه بوده و اطلاعاتی که در این‌باره به دست داده، می‌تواند بسیار دقیق و قابل اعتماد باشد. وی از این راه کمک بسزایی به تاریخ سفالگری ایران در اوج شکوفایی آن کرده است (زاره، 68). این کتاب حاوی اطلاعات فنی فراوان و از لحاظ اصطلاحات فنی و صنعتی بسیار سودمند است (افشار، هفت). ۳ نسخه از این کتاب تاکنون شناخته شده: ۲ نسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیای استانبول نگاهداری می‌شود که یکی احتمالاً دستخط مؤلف است که به تاج‌الدین علیشاه جیلانی تقدیم شده است. نسخهٔ دیگر با تاریخ کتابت ۹۹۱ ق از لحاظ شیوهٔ تحریر، پس و پیشی عبارات و استفادهٔ کلمات با نسخهٔ نخست، تفاوتهای بارزی دارد؛ سومین نسخه با تاریخ رجب ۹۱۳، در موزهٔ بریتانیا نگاهداری می‌شود (افشار، هجده ـ نوزده؛ اقبال، ۳۵۴ ـ ۳۵۵). این کتاب در ۱۳۴۵ ش در تهران به کوشش ایرج افشار به چاپ رسیده است. قبل از آن، بخش استانبول انجمن باستان‌شناسی آلمان با ترجمه و چاپ بخشهایی از آن به معرفی کتاب پرداخته (ریتر، 30–1) و ترجمهٔ انگلیسی همین بخش را آلن[1] با عنوان «رسالهٔ ابوالقاسم دربارهٔ سرامیکها[2]»، در مجلهٔ *ایران* در لندن به چاپ رسانده است.

مآخذ: ابوالقاسم کاشانی، عبدالله بن علی، *عرایس الجواهر و نفایس الاطایب*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۵ ش؛ همو، همان (نک: مل؛ ریتر)؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، *مطلع الشمس*، تهران، ۱۳۰۱ ق؛ افشار، ایرج، دیباچه و مقدمه و تعلیقات بر *عرایس الجواهر* (نک: همو ابوالقاسم کاشانی)؛ اقبال آشتیانی، عباس، ضمائم *عرایس الجواهر* (نک: همو ابوالقاسم کاشانی)؛ برقعی، علی‌اکبر، *راهنمای قم*، قم، ۱۳۱۷ ش؛ بهرامی، مهدی، *صنایع ایران*، تهران ۱۳۲۷ ش؛ حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، به کوشش گ. لسترنج، لیدن، ۱۳۳۱ ق/۱۹۱۳م؛ دیاکنف، میخائیل، «آثار فرهنگ ایران در موزهٔ ارمیتاژ در لنینگراد»، *پیام نو*، ۱۳۲۴ ش، س ۱، شمه ۹؛ ستوده، منوچهر، «کتیبه‌های آستانهٔ مقدسهٔ قم»، *معارف اسلامی*، ۱۳۵۳ ش، شمه ۲ (مسلسل ۱۶)؛ طباطبایی تبریزی، محمدحسن، *تبصرة المسافرین*، نسخهٔ عکسی موجود در کتابخانهٔ مرکز؛ گرابار، «هنرهای تجسمی ۴۴۲ ـ ۷۵۱ ق/ ۱۰۵۰ ـ ۱۳۵۰م»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۵، به کوشش جی. آ. بویل، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ مدرسی طباطبایی، حسین، *تربت پاکان*، قم، ۱۳۵۵ ش؛ مصطفوی، محمدتقی، «خانوادهٔ هنرمند»، *اطلاعات ماهانه*، ۱۳۳۴ ش، شمه ۹۰؛ مؤتمن، علی، *راهنما یا تاریخ و توصیف دربار ولایتمدار رضوی (ع)*، مشهد، ۱۳۴۷ ش؛

نیز:

Aga – Oglu, M., "Fragments of a Thirteenth Century Miḥrāb at Nedjef", *Ars Islamica*, Michigan, 1935, vol. II; Bahrami, M., "A Master–Potter of Kashan", *Transactions of the Oriental Ceramic Society*, London, 1944 - 1945; id, *Gurgan Faïences*, Cairo, 1949; id, "Le Problème des ateliers d'étoiles de faïence lustrée", *Révue des arts asiatiques*, Paris, 1937, vol. X; Ettinghausen, R., "Evidence for Identification of Kashan Pottery", *Ars Islamica*, Michigan, 1936, vol. III; Godard, Y., "Pièces datées de céramique de kāshān à décor lustré", *Āthār – é Īrān*, Paris, 1937, vol. II; Grube, E., "Some Lustre Painted Tiles from Kashan", *Oriental Art*, London, 1962, vol. VII, no. 1; Hobson, C. B., *A Guide to the Islamic Pottery of the Near East*, London, 1932; *Iranica*; Kratchkowskaya, V. A., "Fragments du mihrāb de Varāmīn", *Ars Islamica*, 1935, vol. II; Kuhnel, E., "Dated Persian Lustred Pottery", *Eastern Art*, Philadelphia, 1931, vol. III; Lane, A., *A Guide to the Collection of Tiles*, London, 1960; id, *Early Islamic Pottery*, London, 1957; *Persian Art, An Illustrated Souvenir of the Exhibition...*, London, 1931; Pope, A., *A Survey of Persian Art*, Tehran, etc., 1957; Ritter, H., "Orientalische Steinbücher", *Istanbuler Mitteilungen*, Istanbul, 1935, vol. III; Sarre, F., "Eine Keramische Werkstatt von Kaschan im 13. - 14., Jahrhundert", *Orientalische Steinbücher und persische Fayencetechnik*, Istanbul, 1935; Watson, O., "The Masjid – i'Alī, Quhrūd", *Iran*, London, 1975, vol. XIII; id, *Persian Lustre Ware*, London, 1985; id, "Persian Lustre Ware from the 14th to 19th Centuries", *Le Mond iranien et l'Islam*, Paris, 1975, vol. III; Wiet, G., *L'Epigraphie arabe de l'exposition d' art persan du Caire*, Cairo, 1935.

فاطمه کریمی

اَبوطاهِرِ تَبّانی، نک: آل تبان.

اَبوطاهِرِ تَمیمی، نک: ابن اشترکونی.

030372 CENNABI Ebu Tahir

اَبوطاهِرِ جَنّابی، سلیمان بن ابی‌سعید حسن (د ۱۷ رمضان ۳۳۲ ق/۱۳ مهٔ ۹۴۴ م)، پیشوای مشهور قرمطیان بحرین. ولادت او را در ۲۹۴ ق/ ۹۰۷ م (مسعودی، *التنبیه*، ۳۹۱؛ *العیون*، ۴(۱)/۲۲۳) یا ۲۹۵ ق (نک: ثابت بن سنان، ۳۷؛ ابوعلی مسکویه، ۱۲۱/۱؛ قس: دخویه، 75) دانسته‌اند. اگرچه غالباً گفته می‌شود که ابوطاهر پس از پدر به فرمانروایی رسید، لیکن می‌دانیم که پس از کشته شدن ابوسعید (۳۰۰ یا ۳۰۱ ق)، فرزند بزرگ او سعید به فرمانروایی رسید و با شورایی مرکب از ۱۲ نفر با عنوان عقدانیه به حکومت پرداخت (نک: دبلوا، 14؛ دخویه، 73). با اینهمه به گفتهٔ نویری (۲۷۶/۲۵)، سعید فرمانروایی را به برادرش واگذار کرد. همو می‌افزاید که روایتی در این باره در دست است که سعید توانایی ادارهٔ حکومت را نداشت و برادرش ابوطاهر بر او چیره شد.

از آغاز زندگی ابوطاهر تا رمضان ۳۱۰ که به گفتهٔ مسعودی (همانجا) رهبری قرمطیان را به دست گرفت، اطلاعات روشنی در دست نیست. در دههٔ نخستین سدهٔ ۴ ق قرمطیان مدتی از کشمکش با دستگاه خلافت عباسی خودداری کردند و حتی در وزارت علی بن عیسی بن جرّاح که امتیازاتی از قبیل استفاده از بندر سیراف در ۳۰۴

1. Allan

2. "Abu'l - Qāsim,s Treatise on Ceramics"

14 EYLUL 1994 MADDE TARİHİ NUMARA SOSYAL DEĞİŞİM DERNEĞİ

Cennabi Ebu Tahir

25 EKİM 2010

by J. W. Allan as 'Abu'l-Qāsim's Treatise on Ceramics' in *Iran*, 11 (1973), pp. 111–120; Aga-Oglu, M., 'Fragments of a Thirteenth-Century Miḥrāb at Nedjef', *Ars Islamica*, vol. 2 (Michigan, 1935), pp. 128–131; Bahrami, Mahdi, 'A Master-Potter of Kashan', *Transactions of the Oriental Ceramics Society* (London, 1944–1945); idem, *Gurgan Faiences* (Cairo, 1949); idem, 'Le problème des ateliers d'étoiles de faïences lustrées', *Extrait de la Revue des Arts Asiatiques*, vol. 10, pp. 180–191 (Paris, 1937); idem, *Ṣanāyi'-i Īrān* (Tehran, 1327 Sh./1948); Bosworth, Clifford Edmund, *The New Islamic Dynasties* (New York, 1996); Burqa'ī, 'Alī Akbar, *Rāhnamā-yi Qumm* (Qumm, 1317 Sh./1938); Diakonov, Mikhail, 'Āthār-i farhang-i Īrān dar Mūzah-yi Ārmitāzh dar Liningrād', *Payām-i naw*, 1, no. 9 (Tehran, 1324 Sh./1945), pp. 35–36, 61; Ettinghausen, R., 'Evidence for Identification of Kashan Pottery', *Ars Islamica*, 3 (1936), pp. 44–75; Godard, Y., 'Pièces datées de céramique de Kāshān à décor lustré', *Āthār-é Īrān*, vol. 2 (Paris, 1937); Grabar, O., 'The visual arts', *Cambridge History of Iran*, vol. 5, ed. J. A. Boyle, pp. 626–658 (London, 1968); Grube, E., 'Some Lustre Painted Tiles from Kashan', *Oriental Art*, vol. 7, no. 1 (London, 1962), pp. 167–174; Ḥamd Allāh Mustawfī, *Nuzhat al-qulūb*, ed. G. Le Strange (Leiden, 1331/1913); Hobson, C. B., *A Guide to the Islamic Pottery of the Near East* (London, 1932); I'timād al-Salṭana, Muḥammad Ḥasan Khān, *Maṭla' al-shams* (Tehran, 1355 Sh./1976); Kratchkowskaya, V. A., 'Fragments du miḥrāb de Varāmīn', *Ars Islamica*, 2, no. 1 (Michigan, 1935), pp. 132–134; Kuhnel, E., 'Dated Persian Lustre Pottery', *Eastern Art*, vol. 3 (Philadelphia, 1931), pp. 221–236; Lane, A., *A Guide to the Collection of Tiles* (London, 1960); idem, *Early Islamic Pottery* (London, 1957); Mudarrisī Ṭabāṭabā'ī, Ḥusayn, *Turbat-i pākān* (Qumm, 1355 Sh./1976); Muṣṭafawī, Muḥammad Taqī, 'Khānawādah-yi hunarmand', *Iṭṭilā'āt-i māhānah*, no. 90 (Tehran, 1334 Sh./1965), pp. 30–31, 56; Mu'taman, 'Alī, *Rāhnamā yā tārīkh wa tawṣīf-i Darbār-i walāyat-madār-i Raḍawī* (Mashhad, 1347 Sh./1968); *Persian Art: An Illustrated Souvenir* (London, 1931); Pope, A., *A Survey of Persian Art* (Tehran, 1957); Sarre, F., 'Eine Keramische Werkstatt von Kaschan im 13.–14. Jahrhundert', in *Orientalische Steinbücher und persische Fayencetechnik* (Istanbul, 1935), pp. 57–69; Sutūdah, Manūchihr, 'Katībahā-yi Āstānah-yi muqaddasa-yi Qumm', *Ma'ārif-i Islāmī*, no. 2 (1353 Sh./1974), pp. 32–38; Ṭabāṭabā'ī Tabrīzī, Muḥammad Ḥasan, *Tabṣirat al-musāfirīn*, microfilm copy (n.p., n.d.); Watson, O., 'Abū Ṭāher', *EIR*, vol. 1, pp. 385–387; idem, *Persian Lustre Ware* (London, 1985); idem, 'Persian Lustre Ware from the 14th to 19th Centuries', *Le monde iranien et l'Islam*, 3 (1975), pp. 63–80; idem, 'The Masjid-i 'Alī, Quhrūd: an architectural and epigraphic survey', *Iran*, 13 (1975), pp. 59–74; Wiet, G., *L'Epigraphie arabe de l'Exposition d'Art Persan du Caire* (Cairo, 1935).

FATIMA KARIMI
TR. RAHIM GHOLAMI AND FARZIN NEGAHBAN

Abū Ṭāhir al-Jannābī, Sulaymān b. Abī Sa'īd al-Ḥasan (d. 17 Ramaḍān 332/13 May 944), was a well-known Qarmaṭī leader in Bahrain. He is thought to have been born in 294/907 (al-Mas'ūdī, *al-Tanbīh*, 391; *al-'Uyūn*, 4(1)/223) or 295/908 (see Thābit b. Sinān, 37; Abū 'Alī Miskawayh, 1/121; cf. de Goeje, 75). Although it has been said that Abū Ṭāhir took over as leader of the Qarmaṭīs after the death of his father, it is known that following Abū Sa'īd's death (300 or 301/912 or 913) his eldest son Abū al-Qāsim Sa'īd succeeded him, ruling through a twelve-man council known as the 'Iqdāniyya (see de Blois, 14; de Goeje, 73). According to al-Nuwayrī (25/276), however, Sa'īd passed on the responsibility of government to his brother. Al-Nuwayrī also states that according to one account Sa'īd was unable to rule and was overthrown by his brother Abū Ṭāhir.

Very little is known about Abū Ṭāhir's life before Ramaḍān 310/January 922, when according to al-Mas'ūdī (*al-Tanbīh*, 391) he succeeded to leadership. For a short while during the first decade of the 4th/10th century, the Qarmaṭīs avoided conflict with the 'Abbāsids and even had friendly relations with the caliph's vizier, 'Alī b. 'Īsā b. al-Jarrāḥ, who granted them such privileges as access to the port of Sīrāf in 304/916. However, when the Qarmaṭīs entered Baṣra in 307/919–920, they had not yet chosen Abū Ṭāhir as their leader (Ibn al-Jawzī, 6/153; al-Dhahabī, *al-'Ibar*, 1/451; Canard, 1/453). Since the first significant military action that they took after Sa'īd's removal in 311/923–924 (see below) was under Abū Ṭāhir's leadership, it can be deduced that Sa'īd lacked his father's boldness and the council of 'Iqdāniyya

Cennabi Ebu Tahir
MADDE YAPIT SULTAN SONRA GELEN DOKUMAN
27 EKİM 2006

خبر من غبر، چاپ محمدسعیدبن بسیونی زغلول، بیروت ۱۴۰۵ب؛ سامی عیاش، *الاسماعیلیون فی المرحلة القرمطیة*، بیروت: دارابن خلدون، [بی‌تا.]؛ صفدی؛ طبری، *تاریخ* (بیروت)؛ قاضی عبدالجبارین احمد، *تثبیت دلائل النبوة*، چاپ عبدالکریم عثمان، بیروت ۱۹۶۰؛ محیی‌الدین لاذقانی، *ثلاثیة الحلم القرمطی: دراسة فی أدب القرامطة*، لاذقیه ۱۹۸۷؛ محمد عبدالفتاح علیان، *قرامطة العراق فی القرنین الثالث و الرابع الهجریین*، [قاهره] ۱۹۷۰؛ مسعودی، *تنبیه*؛ همو، *مروج* (بیروت)؛ احمدبن علی مقریزی، *اتعاظ الحنفا*، ج ۱، چاپ جمال‌الدین شیال، قاهره ۱۹۶۷/۱۳۸۷؛ همو، *کتاب المقفّی الکبیر*، چاپ محمد یعلاوی، بیروت ۱۹۹۱/۱۴۱۱؛ ناصرخسرو، *سفرنامهٔ حکیم ناصرخسرو قبادیانی مروزی*، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۵۶ش؛ احمدبن عبدالوهاب نویری، *نهایةالارب فی فنون الادب*، قاهره [۱۹۲۳]ـ۱۹۹۰؛

E. A. Belyaev, *Musulmanskoe Sektantsvo*, Moscow 1957; Farhad Daftary, *Ismailis in medieval Muslim societies*, London 2005; François De Blois, "The Abu Saʿidis or so-called Qarmaṭians of Bahrayn", in *Proceedings of the Nineteenth Seminar for Arabian Studies*, London 1986; M. J. De Goeje, *Mémoires d'histoire et de géographie orientales*, Leiden 1886; *EI*[2], s.v. "Ḳarmaṭī" (by W. Madelung); *EIr*. s.v. "Abū Saʿīd J̌annābī" (by W. Madelung); István Hajnal, "The background of the Qarmaṭī policy in Bahrayn", *The Arabist Budapest studies in Arabic*, vol. 8 (1994); Heinz Halm, *Das Reich des Mahdi: der Aufstieg der Fatimiden (875-973)*, München 1991; Ibn Ruzayq, *History of the imâms and seyyides of 'Omân*, tr. and ed. George Percy Badger, London 1986; Bernard Lewis, *The origins of Ismāʿīlism*, Cambridge 1940; Wilfred Madelung, "The Fatimids and the Qarmaṭīs of Baḥrayn", in *Mediaeval Isma'ili history and thought*, ed. Farhad Daftary, Cambridge 1996; Jeremy Salt, "The military exploits of the Qarmatians (al-Qarāmaiṭah), *Abr-Nahrain*, 17 (1976-1977).

/ رضا رضازاده‌لنگرودی /

جَنّابی، ابوطاهر سلیمان‌بن ابی‌سعید حسن، از مشهورترین پیشوایان دولت کوچک قَرمَطیان در بحرین که چندین سال وحشت زائران مکه و اهالی جنوب عراق را برانگیخت. او در ۲۹۴ (قس طَراد، ص ۲۵۳، که ظاهراً به اشتباه سال ۲۸۴ را ذکر کرده است) در جَنّابه (گناوه) متولد شد (مسعودی، ص ۳۹۱؛ مقدسی، ص ۴۲۶؛ لسترنج[1]، ص ۲۷۳) و از این‌رو، بیشتر تاریخ‌نگاران سنّ ابوطاهر را در ۳۱۲، به طور تقریبی، هفده سال نوشته‌اند (← ثابت‌بن سنان، ص ۲۱۲؛ *کتاب العیون و الحدائق*، ج ۴، قسم ۱، ص ۲۲۳؛ مسکویه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ قس دخویه[2]، ص ۷۵) و نوشتهٔ گوستاو وایل[3] مبنی بر اینکه در ۳۱۲ ابوطاهر ۲۷ ساله بوده است پایه‌ای ندارد (← دخویه، همانجا). اگرچه غالباً گفته می‌شود که ابوطاهر پس از پدر به فرمانروایی رسید، بنا بر نوشتهٔ مسعودی (همانجا)، پس از کشته شدن ابوسعید جَنّابی* (۳۰۰ یا ۳۰۱)، فرزند بزرگ او سعید، به فرمانروایی رسید و با کمک شورای عِقْدانیه (برجستگان)، مرکّب از دوازده نفر، به حکومت پرداخت (دوبلوا[4]، ص ۱۴؛ قس دخویه، ص ۷۳).

ابن‌خلدون دربارهٔ رویدادی که پس از قتل ابوسعید منجر به جانشینی ابوطاهر شد، نوشته است که ابوسعید جَنّابی پسر بزرگ خود، سعید، را به جانشینی برگزیده بود (ج ۴، ص ۱۱۵)، ولی او در کارها ناتوان بود (نویری، ج ۲۵، ص ۲۷۶). ابوطاهر بر وی شورید و او را کشت و زمام امور قرمطیان را به دست گرفت. شورای عقدانیه با ابوطاهر بیعت کرد و عُبَیداللّه‌المهدی (حک: ۲۹۷ـ۳۲۲)، نخستین خلیفهٔ فاطمی مصر، ضمن نامه‌ای او را به امارت برگزید؛ اما می‌دانیم که ابوالقاسم سعید در آن زمان کشته نشد، بلکه در ۳۶۱ درگذشت (← ابن‌جوزی، ج ۱۴، ص ۳۱۰؛ دخویه، ص ۷۴؛ قس وایل، ج ۲، ص ۶۱۲). ابوسعید جنّابی وصیت کرده بود که پس از مرگش، نخست سعید به جای او بنشیند تا وقتی که پسر دیگرش، ابوطاهر، به بلوغ برسد (← بوئن[5]، ص ۲۰۵؛ خلیفه، ص ۲۶۷) و آنگاه حکومت را به او بسپارند. به پیروی از این وصیت، سعید حکومت را در ۳۰۵، که ابوطاهر یازده ساله بوده است، به او تسلیم کرد (مقریزی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶۵؛ دواداری، ج ۶، ص ۶۲؛ نیز ← مسعودی، همانجا؛ ابن‌حوقل، ص ۲۹۶). در این گزارشها، از دخالت عبیداللّه فاطمی ذکری به میان نیامده است (مادلونگ[6]، ۱۹۹۶، ص ۳۷). از این سال (۳۰۵) تا رمضان ۳۱۰، که به گفتهٔ مسعودی (همانجا؛ برای اطلاع بیشتر ← هالم[7]، ص ۲۲۶، ۴۱۲، یادداشت ۳۸۸) رهبری قرمطیان را به دست گرفت، اطلاعات روشنی در دست نیست. در دههٔ نخستین سدهٔ چهارم، قرمطیان مدتی از کشمکش با دستگاه خلافت عباسی (حک: ۱۳۲ـ۶۵۶) خودداری کردند و حتی در دورهٔ وزارت علی‌بن عیسی‌بن جرّاح (متوفی ۳۳۴)، که امتیازاتی از قبیل استفاده از بندر سیراف را در ۳۰۴ به ایشان داد، مناسبات دوستانه داشتند.

1. Le Strange 2. De Goeje 3. Weil 4. De Blois 5. Bowen 6. Madelung 7. Halm

Cennâbi, Ebu Tahir Süleyman

27 AĞUSTOS 199

A. Bedevi
Meşahibül-İslâmiyyin
II. 142

7406 297.47.